

داستانی جالب و خواندنی

در طوفان زندگی با خدا بودن بهتر از ناخدا بودن است.

سر کلاس بحث این بود که چرا بعضی از پسرهایی که هر روز با یک دختر ارتباط دارند دنبال دختری که تا بحال با هیچ پسری ارتباط نداشته برای ازدواج می گردند. اصلاً برایمان قابل هضم نبود که همچنین پسرهایی دنبال این طور دخترها برای زندگیشان باشند! وسط کلاس استادمان خاطره ای را از خودش تعریف کرد. ایشان گفتند من در فلان دانشگاه مشاور دانشجویها بودم روزی دختری که قبلاً با او کلاس داشتم وارد اتاقم شد سر و وضع مناسبی از لحاظ پوشش نداشت. سر کلاس هم که بودیم مدام تیکه می انداخت و با پسرها کل کل می کرد و بگو بخند داشت. دختر شوخی بود و در عین حال ظاهر شادی داشت. سلام کرد گفت: استاد من می خواستم در مورد مسئله ای با شما صحبت کنم اجازه هست؟ گفتم بفرمایید. شروع کرد به تعریف کردن: راستش توی کلاس من خاطر یک پسری رو می خوام ولی اصلاً روم همیشه بهش بگم. می خوام شما واسطه بشید و بهش بگید آخه اونم مثل خودم خیلی راحت با بقیه صحبت می کنه. اهل شوخی کردنه، روحیاتمون به هم می خوره، با من بگو بخند داره و خیلی راحت تر از دخترهای دیگه ای که در دانشکده هستند با من ارتباط برقرار می کنه و حرف می زنه. از چشماش معلومه اونم منو دوس داره ولی من روم همیشه این قضیه رو بهش بگم. می خواستم شما واسطه بشید. حرفش تموم شد و سریع به بهانه ای که کلاس دیر شده خداحافظی کرد و رفت. در را نبسته بود که همون پسری که دختر بخاطر او با من صحبت می کرد وارد اتاق شد. با خودم گفتم حتماً اینم بخاطر این دختر اومده. چه خوب شد که خودش اومد. لازم نیست من نقش واسطه رو بازی کنم. پسر حرفش رو اینطور شروع کرد که من در کلاسهایی که می رم یک دختری هست که بدجوری منو گرفته. میخوام بهش درخواست ازدواج بدم ولی اصلاً روم همیشه نمی دونم چطوری بهش بگم. اون دختری رو معرفی کرد که در دانشکده به «مریم منزوی» معروف بود!!! گفتم تو که اصلاً به این دختر نمی خوری من باهاش چند تا کلاس داشتم، دختر خیلی سنگین و سر به زیریه. بی زبونی و حیایی که اون داره من توی هیچ کدوم از دخترای این دانشکده ندیدم ولی تو ماشاءالله روابط عمومیت بیسته. فکر می کنم خانم فلانی (همون دختری که قبل از او وارد اتاق شد و از من درخواست واسطه گری بین خودش و این پسر رو کرده بود) بیشتر به شما می خوره. نگذاشت حرفم تموم بشه و شروع کرد به جواب دادن. گفت: من از دخترایی که خیلی راحت با نامحرم ارتباط برقرار می کنن بدم می یاد. دوست دارم زن زندگیم فقط مال خودم باشه. دوسدارم بگو بخندش با مرد زندگیش باشه. زیباییاش فقط مال مرد زندگیش باشه. حالا شما به من بگید با دختری که قبل از ازدواج هیچ چی برای مرد آینده اش نداشته چطوری می شه زندگی کرد. من اون دختری رو می خوام که سر به زیره. همون دختر سر سنگینی رو می خوام که لبخندشو هیچ مردی ندیده که میره ته کلاس می شینه. حواسش به این نیست که کدوم پسر حرف می زنه تا جوابشو بده. اون دختری که حجب و حیاش باعث شده هیچ مردی به خودش اجازه نده باهاش شوخی کنه. به این خاطر مزاحم شما شدم. چون اصلاً به خودم جرأت ندادم مستقیم به خودش مراجعه کنم.

